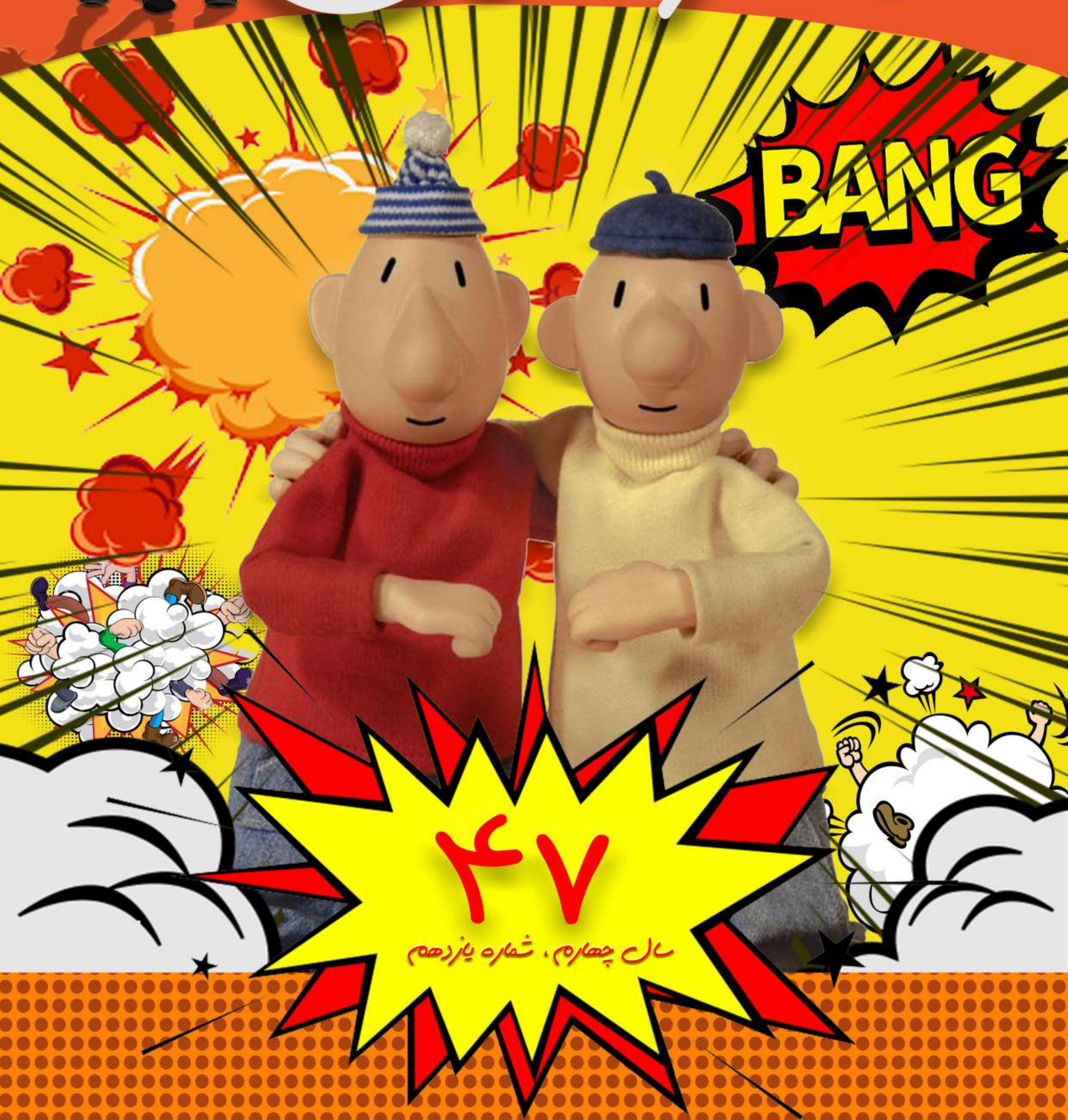
ارگان خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین



مجلهٔ فکاهی

# مُلانصرالدین




۴۷

سال چهارم، شماره یازدهم

# مجلهٔ فکاهیِ ملانصرالدین، ارگانِ خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین

www.mollanasroddin-magazine.ir

این نشریه‌ای تک نفره است. یعنی همهٔ کارهای آن، اعم از نوشته و کارتون و کاریکاتور و ساخت رویه‌های نخست و پایانی و ایندیزاین، همه به دستِ حیدر سهیلی اصفهانی به انجام می‌رسد.



















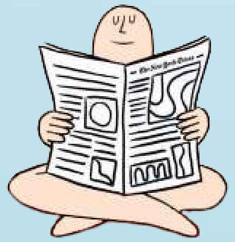






















## دو کلوم حرف چیز

*شلغم آقا- جناب مستطاب سردبیر*




کاشکی بشه که برم با این مسیولین گرامی دیدار کنم و از این همه لطفی که به ما کردن کلی تشکر و تعارف و از این جور چیزها، تیکه پاره کنم.

می‌پرسین واسه چی؟

واسه چی، یعنی چی چی؟

یه مدتیه که با بستن اینستاگرام و واتس آپ و حتی شبکه اجتماعی روسی و چینی، تکلیف ما، کلهم اجمعین یکسره شده و ما دیگه هوچ مشکلی نداریم.

می‌پرسین واسه چی؟

واسه چی، هی می‌پرسین واسه چی؟

قبلندا خیلی مشکل داشتیم. مثلا می‌خواستیم بریم اینستاگرام، خو راحت می‌رفتیم، فیلتر نبود. بعدش ویرمون می‌گرفت که بریم فیس‌بوک، حالا دو ساعت، برو وصل شو به وی پی ان، بعدش می‌خواستی بری واتس آپ، می‌باس قطع می‌کردی تا بری واتس آپ، دوباره هی قطع، هی وصل، هی قطع، هی وصل..!

خو این جوری نمی‌شه که...

اما حالا شکر خدا، همه را با هم بستن و ما از همون صلات صبح، می‌زنیم روی وی پی ان و مشکلمون، کلهم اجمعین حل می‌شه؛ هم همهٔ شبکه‌های اجتماعی باز، هم شبکه‌های نیمه اجتماعی باز و هم شبکه‌های شهرنوبی و خاک بر سری... همه همین جور ولنگ و واز..!

عده‌ای از دوستان و سروران، پیشنهاد داده بودن که اصلا فیلترینگ برداشته بشه...

استخفروالا..!

فیلترینگ رو بردارن؟

ها..!

از خدا نمی‌ترسی؟ ایمون نداری؟ مگه نمی‌دونی، بدون فیلترینگ، رفتن به شبکه‌های خاک بر سری حرامه؟ اول باید از وی پی ان آقازاده‌های عزیز رد بشی تا این شبکه‌ها حلال بشه. این طفلکی‌های بی‌چاره که کل عشقشون یا قُم بود یا مشهد، این رنج سفر سنگین به اون ور دنیا را بر خود هموار کردن، واسه چی؟



هی باز می‌پرسن، چی چی واسه چی؟

واسه همین دیگه! این طفلکی‌ها، رفتن اون ور دنیا تا وی پی ان حلال برفسن این طرف تا ملت وصل بشن و رفتن به شبکه‌های خاک بر سری حروم نشه، یه وخ! می‌پرسه وی پی ان حلال دیگه چنه؟

خو چطو وختی برا فاطی دافه، یه جور ورد می‌خونی، یهو حلال می‌شه، وی پی ان حلال هم از همین جور کارها می‌کنه. مثلا وسط همون کدینگ و صفر و یکش، نوشته: «انکحتک نفسی علی مهر معلوم!» خو شما هم که دیگه راضی... کافیه توو دلت بگی: «آهان!» حتما لازم نیست بگی: «قبلت و رضیت!» حالا اگه هم گفتی، ثوابش بیشتر می‌شه.

اما وی پی ان‌های اون وری، اون وسط کدینگ نوشته؛ تو راضی، یارو هم راضی، گور بابای ناراضی..! این طوریه که می‌شه حروم! چرا؟ چون اون وسط واسطه را هم باید راضی کرد تا حلال بشه.

اما یک مشکل هنو هست و اون اینه که هنوز یک سری شبکه‌ها هستن که هنوز فیلتر نشدن. پیشنهاد این فقیر حقیر سراپا تخصیر اینه که همهٔ شبکه‌ها و سایت‌ها و وبلاگ‌ها و غیره و ذلک، همه با هم، فیلتر بشه! چون ما یهوکی، سالی، ماهی ویرمون گرفت تا بریم سایت‌های مقدس داخلی، اوخ باز باید قطع کنیم. این‌ها را هم زخمت بکشین فیلتر کنین، تا ما باز مجبور نشیم وی پی ان حلال را قطع کنیم.

اینقذه واسه این ملت و مردوم داریـن زخمت می‌کشین که من والله به خدا موندم شرمنده... اما چه کنم که کارها تمومی نداره. واسه اینه که من هی به شما زخمت می‌دم و پیشنهادهای متعدد می‌دم.

امضای الاحقرِ الجانیِ الگنگستر

شلغم آقا

مقام مستطاب سردبیری



## اقامت دائم سفیر انگلیس در وزارت خارجه

وزارت امور خارجهٔ جمهوری اسلامی ایران، طی بیانیه‌ای اعلام کرد، به منظور تسهیل رفت و آمد سفیر انگلیس به وزارت امور خارجه، یک میز و صندلی، به همراه یک پارچ آب، به منظور اقامت دائم، در وزارت امورخارجه اختصاص داده شد.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، از آن جایی که هر روز ساعت ۸ صبح، همراه با حضور کارمندان وزارتخانه، سفیر انگلیس احضار می‌شود، از این پس، سفیر باید کارت بزند و برود یک راست پشت میز خود بنشیند و هی آب بخورد تا احضار شود. ساعت دوی بعد از ظهر هم می‌تواند برود خانه‌اش!

به دنبال درخواست سفیر انگلیس، برای برخورداری از دفترچهٔ بیمهٔ تامین اجتماعی و دفترچهٔ ارزاق، وزارت امور خارجه با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد که این تمهیدات، به منظور جلوگیری از گیر کردنِ سفیر انگلیس در ترافیک صبحگاهی تهران، هنگام احضار است و به معنی استخدام رسمی نیست. او حداکثر می‌تواند از سرویس کارکنان استفاده کند.

## اگه گاز گرفته بودم، حالا برده بودیم!

لوئیس سوارز، بازیکن تیم ملی اروگوئه، ضمن انتقاد شدید از محدودیت‌هایی که برای «تکنیک گاز گرفتنش» اعمال کرده‌اند، تاکید کرد که در بازی با تیم ایران، اگر گذاشته بودند «دو، سه تا گاز آبدار از لنبر بازیکنان ایرانی بگیرد، حالا نتیجه بازی فرق می‌کرد.»

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، سوارز، در ادامه با تاسف و افسوس افزود که هنوز وقتی یاد گوشت لنبر و راستهٔ بازیکنان ایرانی می‌افتد، از شدتِ حسرت، آه می‌کشد. او تاکید کرد: «هر چی گفتم: فقط یک گاز کوچولو! اکیدا قدغن کردند که حق نداری حتی یه نیشکون بگیری... اگه نه گاز و نه نیشکون، هیچ کدام مجاز نیست، اووخ چطوری ببریم؟»

فدراسیون فوتبال ایران، با صدور بیانیهٔ شدیدالحنی نوشت: «بسمه تعالی، چخه..!»





Sohaili esfahani





## صدور شناسنامهٔ دی ان ای «سید اسماعیل» برای شناسایی معترضان

در پی تاکید مسئولین برای تشخیص مردم از معترضان و اغتشاشگران، پیشنهادات متنوعی مطرح شده است؛ از صدور شناسنامهٔ دی ان ای، تا استفاده از کارشناسان «سید اسماعیل».

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، یکی از «خودکارشناسان» در این باره تاکید کرد: «ما می‌تونیم با صدور شناسنامهٔ دی ان ای برای کل مردم ایران، در چنین مواقعی، اغتشاشگران را از مردم تشخیص دهیم.» خبرنگار خبرگزاری ما از او پرسید: «شناسنامهٔ دی ان ای مثلا می‌خواد چی کار کنه؟» او پاسخ داد: «والله نمی‌دونم! اما شنیدم برای تشخیص، آزمایش دی ان ای می‌دن!» خبرنگار ما تاکید کرد: «نه خیر! ربطی نداره.» او باز گفت: «دی ان ام چطور؟»

یکی دیگر از خودکارشناسان، پیشنهاد کرد؛ از آن جایی که شناسایی مردم از اغتشاشگران بسیار سخت است، باید از کارشناسان زبدهٔ بازار سید اسماعیل استفاده کرد...چون آن‌ها، در شناسایی اجناس کهنه از نو و حتی عتیقه استادند!»

خبرنگار ما پرسید: «قبل از این که نماینده بشی، کارشناس اجناس بازار سید اسماعیل بودی؟» او تاکید کرد: «نه خیر! اون جا کارشناس هل دادنِ گاری بودم..!»

## دعوا بر سر وابستگی به «کدام» بیگانه

هرچند وابستگی اغتشاشگران، به بیگانگان خارجی و خارجیان بیگانه، برای همه محرز شده، اما در این باره که دقیقا به کدام بیگانه مرتبط بودند، باعث دعوا بین بیگانگان شده است.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، وزارت امور خارجهٔ آمریکا با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد: «معترضان در ایران، کلهم اجمعین به آمریکا وابسته بودند.»

این بیانیه با اعتراض شدید اسرائیل رو به رو شده است.

موساد با صدور بیانیه‌ای ضمن اعتراض شدید به ادعای آمریکا نوشت: «به خدا این نون خوردن نداره! پولش رو ما بدیم و بعد ادعاش را شما بکنین؟»

باز سخنگوی وزارت امور خارجهٔ آمریکا پاسخ داد: «اگه این نون خوردن نداشت، این گوشت و پوست که رو تن توه، از چریدن همراه شترهای صحرای نقب درست شده..؟ می‌گم بی‌چاره شترها دارن از گشنگی تلف می‌شن..!» بعدش هم هر هر هر خندید!

در پی این دعواها، باز همون یارو نمایندهٔ مجلس گفت: «چقذه گفتم شناسنامهٔ دی ان ام درست کنین، برا همین موقع‌ها بود.»







## گفتگو با دکتر الاغ خرنژاد

دکتر الاغ خرنژاد، دستمایه‌ای است که لحن انتقادی بسیار تلخی دارد. از یک سو، نگاهی گزنده، به «ملایان مکتب نرفته‌ای» دارد که در کسوت کارشناس حوزه‌های مختلف، در هر زمینه‌ای اظهارنظر می‌کنند و رادیو و تلویزیون را پر کرده‌اند و از سوی دیگر «اشرف مخلوقات بودن» انسان را به سخره می‌گیرد. انسانی که بازیچهٔ افکار و عقاید مختلف است و به راحتی فریب می‌خورد. دکتر الاغ خرنژاد، موجود فرزانه و متفکری است که تنها گناهش الاغ بودن است. هرچند بهتر از خیلی از آدم‌ها می‌فهمد.

– در این شماره هم خدمت کارشناس مسلم استراتژی، جناب دکتر الاغ خرنژاد رسیدیم، تا از رهنمودهای ارزندهٔ ایشون بهره‌مند بشیم. مقدمتا...

• مقدمتا، یونجهٔ اوکراینی آوردی؟

– استاد! شما چرا گیر دادین به یونجهٔ اوکراینی؟ خب، مملکت ما هم یونجه داره...

• یونجه داریم تا یونجه! تحلیل هم داریم تا تحلیل..! یونجهٔ وطنی بدی، از همون تحلیل‌های کارشناسان امور استراتژی قدم و نیم قد صدا و سیما تحویلت می‌دم. یونجهٔ فرد اعلای خارجی بدی، تحلیل سی ان انی تحویلت می‌دم.

– شکر خدا، تا زلنسکی بر سر کاره، یونجهٔ اوکراینی هم هست... اما، با ما به از این باش که با خلق جهانی، استاد!

• من فقط با تو این طوریم! خلق جهان از کجا خر دیدن که حرف می‌زنه؟ حالا بنال ببینم چی می‌خوای؟

– استاد! اردوغان چرا این جوریه..؟

• چه جوریه؟

– هیچی! سر مرزهای ایران و ارمنستان، شلوغ کرده و می‌خواد تصرف کنه و اله و بِله و جیم بِله راه انداخته..!

• مال عشق و عاشقیه! ای داد و بی‌داد! بسوزه پدر عشق و عاشقی! من هم این درد رو کشیدم. روزگاری عاشق خر سفید همسایه بودم...

– عشق چی؟ عشق این زنِ قلنبه‌اش؟

• اون که روزی صد بار، آرزوی مرگش رو می‌کنه... کی عاشق این مادر فولادزره می‌شه؟

– پس چی؟

• عشق الهام علییف!

– استاد، سوتی ندین! الهامِ باکونشین‌ها، با الهام ما فرق داره. الهام این‌ها مرده..!

• نه بابا..! کارشناس ارشد استراتژیک نمی‌دونه که الهام علییف مرده؟

– پس چی استاد؟ یعنی همجنس‌بازی و از این جور چیزها..!

• تو چقدر فکرت خرابه، بچه!

– استاد روشنگری بفرمایین!

• عشق سوزان به الهام علییف، عشق به ثروت و قدرته! اردوغان، برای رسیدن به هدفش یعنی قدرت، یعنی بشه سلطان سلیمان قانونی، به ثروت نیاز مبرم داره. اقتصاد ترکیه که یک ورش سینه می‌زنه، یه ور دیگه‌اش هم گریه می‌کنه. با این پول‌ها که نمی‌شه امپراطوری راه انداخت..!

– ای زرشک! بعد یعنی پیش خودش خیال می‌کنه که می‌رم تنگه زور رو می گیرم و ...

• مسیر طرابوزان به نخجوان، تنگه زور و قره‌باغ را یه اتوبان شش لاینه می‌زنم، تا خود باکو..! بعدش هم می‌شم السطان رجب طیب اردوغان!

– خب اگه ایران قاطی کرد و جنگ شد، چی؟

• اون وخ می‌شه شوالیهٔ ناتو و از همین الان آویزون دنبلان اسرائیل شده...

– چند وقت پیش، وزیر امور خارجه‌اش را فرستاد اسرائیل...

• همزمان هم اعلام می‌کرد که ما از حق فلسطین نمی‌گذریم. بعد سی صد و سی‌های اسرائیلی حامل سلاح‌های آمریکایی عازم باکو شدند. لابد از یونان به اسرائیل، از اسرائیل به باکو... هلو بره توو گلو!

– استاد، بعد هزینه‌های این لشکرکشی رو می‌خواد کی بده؟

• یه محمد بن سلمان در باکو پیدا شده... به اسمِ...

– لابد الهام علییف!

• ناقلا! این روزها عقلت کار افتاده... نکنه به یونجه‌های من ناخونک می‌زنی؟

– آخه استاد، آدمیزاد جماعت یونجه می‌خوره؟

• پس این‌هایی که در بسته‌بندی‌های شیک در فروشگاه زنجیره‌ای می‌فروشن، چیه؟

– راستش بله استاد! این دفعه زنم یه بسته خرید...

• ها، پس بگو! مال همینه! وگرنه مغز آدمیزاد جماعت عمرا این قذه کار کنه..!

– شست ما رو پهن کرد رو طناب! حالا استاد..! محمد بن سلمان اصلی چطور؟

• چند وقت پیش، یه هیات از طرف اردوغان رفت ریاض... کاملا معلوم بود که چی می‌خواد!

– بعد استاد به نظرتون، محمد بن سلمان دست به جیب می‌شه؟

• والله از ایران که خیلی بدش می‌آد! البته جای فسق‌های قبلیش در سوریه و یمن هنوز می‌سوزه... توو سوریه هم قرار بود همین اردوغان از شمال حمله کنه و عربستان و اردن از جنوب..! بعد تا روسیه لشکر کشید به سوریه، نه تنها اردوغان زد زیرش که با روسیه افتاد به پالوده‌خوری و به عربستان هم گیر داد...

– حالا امیدشون به چیه؟

• امیدشون به احمق‌های داخلی خودمونه! دیدی که از یک ماجرای گشت ارشاد، چه آشی واسه مملکت پختن! تا این احمق‌ها هستن که هزینهٔ سنگین روی دست می‌ذارن، البته که اردوغان‌ها و بن سلمان‌ها طمع می‌کنن.

– فکر می‌کنین جنگ بشه؟

• اردوغان، مثل من که به عشق این بار یونجه، با مصاحبه می‌کنم، کاسبکاره... در ماجرای کودتا فهمید که زیر پاش خالیه. وضع اقتصادش هم تعریفی نیست. ایرانی‌ها عشق عزاداری و سینه‌زنی دارن. اوضاع حکومتشون هم در داخل تعریفی نیست. پس این حکومت بدش نمی‌آد، یه جنگ راه بندازه و این وضع را رفع و رجوع کنه.

– طبق معمول! کاری که با یه لبخند و آرامش می‌شد اصلا اتفاق نیفته، حالا باید میلیاردها خرجش کرد تا درست بشه.

• شما، هم دیوونه کم ندارین ماشالله هزار ماشالله و هم سنگ و چاه تا دلت بخواد..! بعد حالا باید لشکر به لشکر عاقل بیان و این سنگ‌ها را از چاهِ بی‌عقلی‌هاتون بیرون بکشن..!

– استاد باید چه کار کرد؟

• هیچی! یونجهٔ منو بده بخورم، تو هم برو رد کارت..!

– استاد، منظورم دربارهٔ اردوغانه..!

• با اردوغان باید چه کرد؟ حکم اره است، بیرونش بکشی پاره می‌کنه، ببریش توو پاره می‌کنه. باید نشست و نگاهش کرد.

– اما استاد، جنگ چی؟

• جنگ نمی‌کنه! درسته احمقه، اما موزماره..! از این احمق‌ها که خیال می‌کنن زرنگن!

– مگه صدام غیر از این بود؟

• خب اگه یه صدام قبل از خودش بود که همچی اشتباهی نمی‌کرد. تازه، صدام لات چاقو کش بود، این معلم سرخونه است. یه زمانی چشمش به دست این و اون بود، دوزار بذارن کف دستش. فقط بدی ایران اینه که نذری می‌ده و همه خیال می‌کنن که می‌شه با چهار تا لغوز، ایرانی‌ها را خر کرد و کار نکرده، پول گرفت. حالا هم که دیگه پولی نیست.

– حیف داره وقت می‌گذره، می‌خواستم دربارهٔ مسعود بارزانی هم از شما سئوالاتی را بپرسم.

• چی؟ مسعود بارزانی!؟ یونجه را رد کن بیاد! از کی تا حالا صفر هم رفته قاطی اعداد...

– خب استاد، اگه با اعداد جمع بشه چی؟

• این فقط پشت اعداد می‌دوه... رفتن جلوی اعداد هنر می‌خواد که نه این داره و نه پدرش داشت! برو رد کارت... بذار یونجه‌مو بخورم...

– خیلی خب! از شما خوانندگان ارجمند هم خداحافظی می‌کنم. خدا عاقبت همه را ختم به خیر کنه!

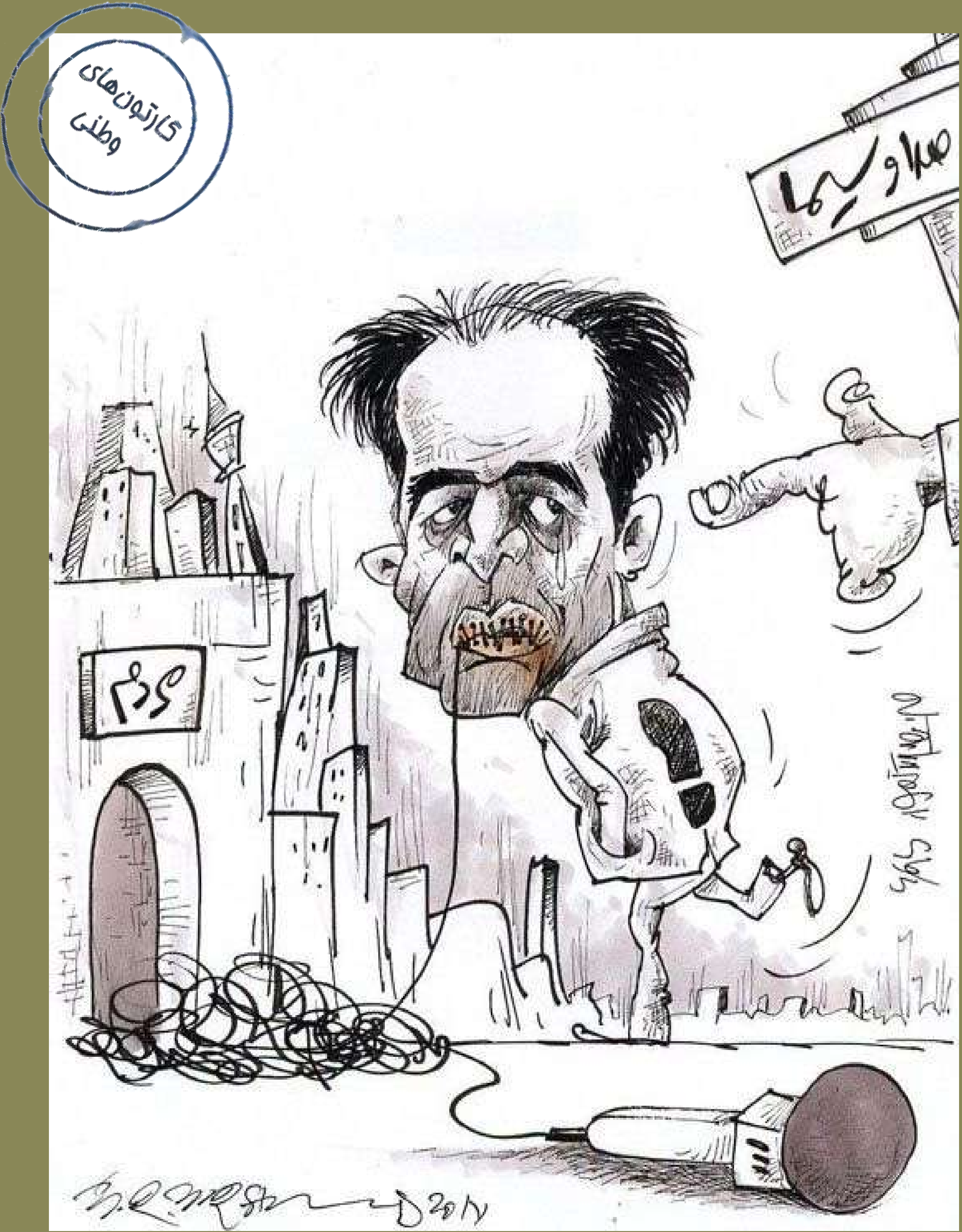
# گپ و گفت



– شنیدی معاون وزیر کار به ایرنا گفته که طرح نخلستان راه انداختیم؟
• ایرنا دیگه چنه؟
– ایرنا، همین خبرگزاری جمهوری اسلامیه دیگه...
• آهان! حالا می‌خوان بدن ما براشون نخل بکاریم؟
– نع بابا..! این‌ها نخل‌های ما را نخشکونن، نخل کاشتن پیشکش!
• خو پس چی؟
– می‌خوان طرح راه بندازن، محض قشنگی اسمش را گذاشتن نخلستان...
• حالا این طرح چنه؟
– می‌خوان بی‌کارها را سه تا شیش ماه ببرن، یه جاهایی، کار یادشون بدن و بعد برفستن توو بازار کار...
• سه تا شیش ماه کار یاد بگیرن، کار کجا بود؟
– چه می‌دونم والله!؟
• من که دو سال رفتم فوق دیپلم تاسیسات گرفتم.
– من هم که لیسانس ادبیات عرب دارم، نشستم توو خونه غلط‌های ننه خضیره رو می‌گیرم!
• بابا، سر به سر این ننه خضیره نزارا! هم دری وری گیر خودت می‌آد، هم راه می‌افته دنبال من که هر چی آتیشه از گور تو بلند می‌شه...
– خو راست می‌گه دیگه... تو کک به تنبونم انداختی که بیا بریم درس بخونیم. من که داشتم رو لنج کار می‌کردم، جنس می‌آوردیم از جبل علی، پولش هم خوب بود... این درس خوندنمون چی بود، دیگه؟ حالا چهار تا شعر نزار قبانی هم بلد باشم، پول گوشت و نون از کجا بیارم؟
• خو این معاون که گفته اینقذه قراره کار زیاد بشه که مجبورن جوون‌ها را دورهٔ سه تا شیش ماهه ببرن، تا کار بازار لنگ نمونه...
– بابا تو چقذه ساده‌ای! دارن طرح می‌ذارن تا این بدبخت‌ها را کلی تیغ بزنن، آخرش هم یه تیکه کاغذ بدن دستشون، بگن این یعنی مدرک!
• بعد این مدرک کجاها می‌بُره؟
– هر جای ما را برید، مال اون‌ها را هم می‌بُره!
• بی‌تربیت! دارم می‌گم کجاها به درد می‌خوره..؟
– جاهایی که آب نباشه..!
• لابد ننه خضیره، این بی‌تربیتی تو را هم از چشم من بدبخت می‌بینه؟
– خو البته که کار توه! من قبل از این که برم دنبال درس، کجا اینقذه بی‌تربیت بودم؟
• اصلا تو استاد سخن بودی، سعدی از روی دست تو تقلب کرد... لابد با جاسم و عبود، سنتی و صنعتی رو لنج قاطی می‌کردین، همون جا بودی که استاد اخلاق شدی...
– هی زر مفت می‌زنه! خواستم بگم بریم برای این معاون کلانتر نامه بنویسیم که بابا این چه کاریه؟ ما که خودمون سه، چهار سالی درس خوندیم، اولش به ما کار بده...
• این نامه به دردش نمی‌خوره...
– چرا؟
• چون اون جا تهرونه، تهرون هم همیشه آب هست.
– خفه بابا..! از خودم یاد می‌گیره، به خودم می‌نداره.



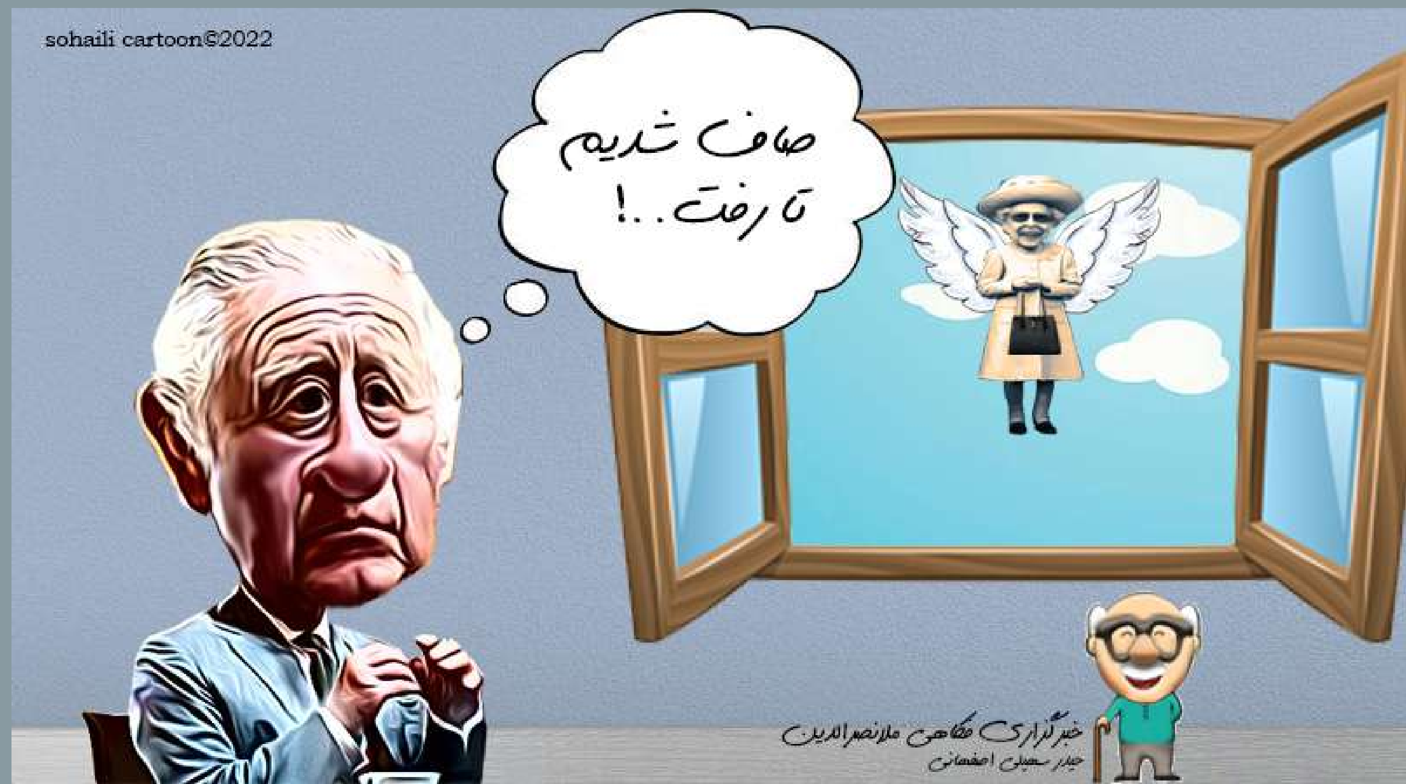




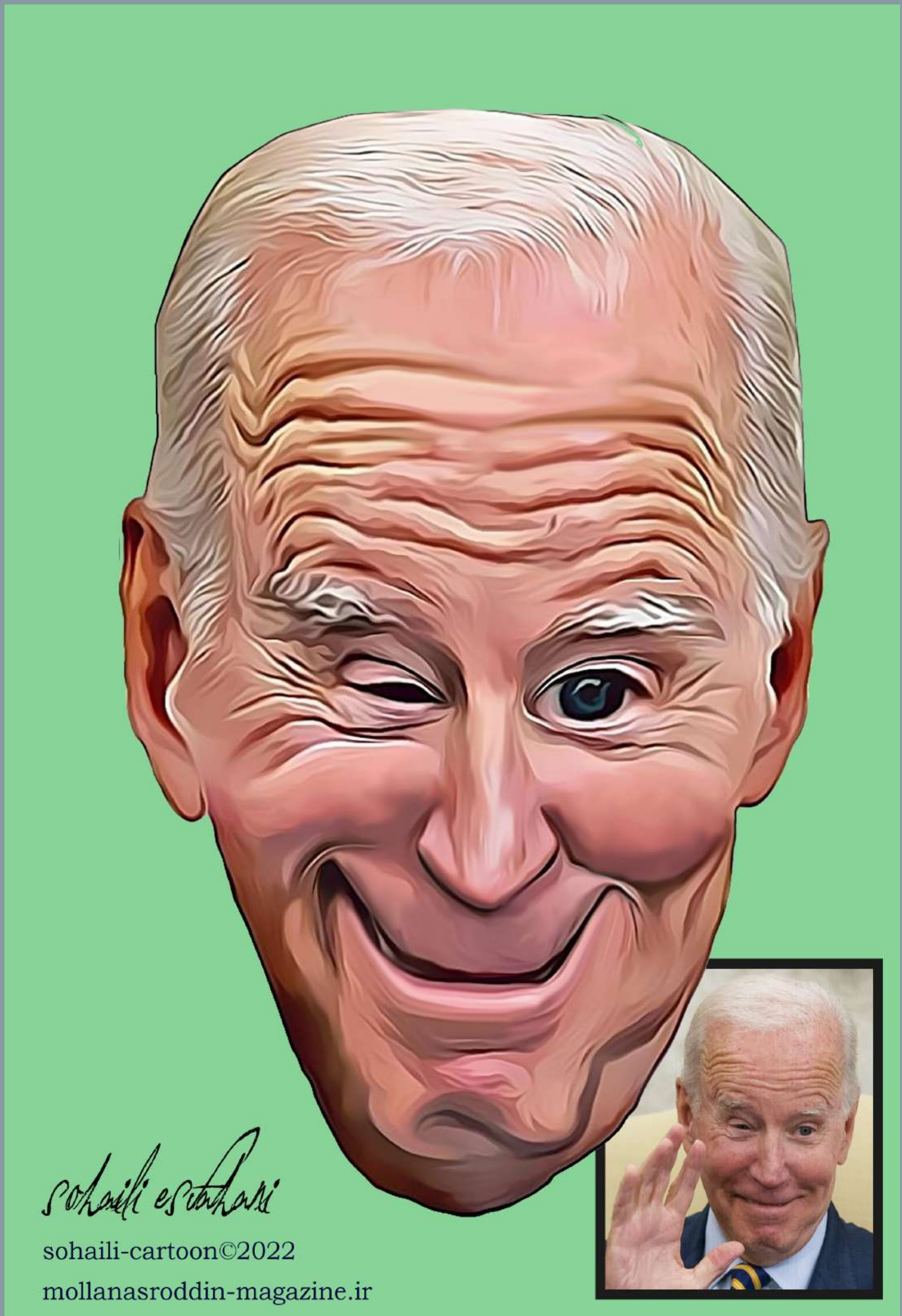

احمدرضا میرشاه ولد




## کارتون های مُلانصرالدین







# نامۀهای جنجالی

درگذشتۀ سبک زیبایی بود که برای بررسی مواضع واقعیِ شخصیت‌ها و سیاستمداران کشورها به نقل از آنان نامه‌ای می‌نوشتند و به جای مواضعِ اتوکشیدۀ آن‌ها منتشر می‌کردند. گاهی مردم عادی باور می‌کردند که فلان سیاستمدار، چنین نامه‌ای نوشته است و عَلت اصلی این باور عموم آن بود که مفاد نامه، به مواضع شناخته شدۀ او بیشتر از سخنان شیک و فریبنده‌اش شباهت داشت.

گاهی هم نویسنده آماتور بود و به شدت تحت تاثیر تصور خودش از دیگران و محصولات بی‌ربط و ضعیفی را می‌آفرید. نامۀ چالی چاپلین به دخترش، نمونۀ بارز این گونه آثار است که در اصل، در تهران و به دست یک ایرانی مسلمان نوشته شده بود و سبب شد خیلی‌ها خیال کنند که چالی چاپلین مسلمان شده است.

من تا به حال ندیده‌ام که کسی این سبک را وارد طنز کرده باشد و اگر کسی باشد تعجبی نمی‌کنم، چون این سبک، زمینۀ بسیار مناسبی برای طنز دارد.

در این هفته، بیایید با هم تصور کنیم که اگر چارلز سوم پادشاه جدید انگلستان، بخواهد برای ملکه الیزابت، ملکۀ متوفی نامه بنویسد، چه خواهد نوشت؟

علیاحضرت، مامی جون! الان ساعت دوی نصف شبه و من از شدت خوش‌حالی خوابم نمی‌بره. می‌ترسم بخوابم و بعد که بیدار بشم، ببینم تو هنوز زنده‌ای و داری به نوع لباس پوشیدنم، خوابیدنم، حرف زدنم و کلی کارهای دیگه‌ام گیر می‌دی.

فکرش رو بکن! من تا همین چند روز پیش که تو زنده بودی، کهنسال‌ترین کودک دنیا بودم؛ یه کودک ۷۴ ساله!

در سن ۹۶ سالگی، بلاخره رضایت دادی و ما را در غم و اندوه مرگت گذاشتی و تشریفت رو بردی. البته طبق استاندارد خودت، جوون مرگ شدی...

من کم‌کم احساس می‌کردم که زودتر از تو می‌میرم و تو می‌آی سر جنازه‌ام و پشت جنازۀ من راه می‌ری و خودت رو سوگوار جلوه می‌دی... به خدا این اتفاق اگه می‌افتاد، تو بیشتر از غم اجرا نشدن رسم و رسومات دربار سوگوار می‌شدی تا مرگ من!

توو این دنیای پر از آدم‌های ولخرج، تو فقط یه زن غیر از خودت به من نشون بده که چهارصد تا کیف دستی داره که برای همۀ اون‌ها رسم و رسوم درست کرده. دلم می‌خواد یه آتیش بزرگ درست کنم و همۀ این کیف‌ها را بریزم اون توو تا جزغاله بشن. اما مگه می‌شه؟ اولا که ارثیۀ مادر محبوبمه و بعدش، خودت خوب می‌دونی هر کدوم از این کیف‌ها چقدر می‌ارزن. فکر می‌کنم بعضیاشون رو از پوست آخرین گونۀ یه حیوون منقرض شده دوختن.

راست گفتن که مرگ حقه! اما دربارۀ تو حق نبود. چون باید به زور تو را می‌ذاشتن توو گور... اگه زنده می‌موندی، عزرائیل باید رضایت کتبی خودت رو هم می‌گرفت.

آخه چرا مامی!

فکرش رو بکن که من نتونم مثل تو رکورد بزنم. مثلا شیش ماه دیگه یا حداکثر چهار سال دیگه بمیرم. این روزها کاترین، زن پسرم ویلیام، با چنان لبخندی به من نگاه می‌کنه، انگار که مطمئنه این آخرین سال‌هاییه که منو می‌بینه و به زودی، خودش می‌شه ملکۀ مملکت... فکرش رو بکن که تاریخ انگلستان، پس از مرگ ویلیام دوباره تکرار بشه. اون هم با ملکه کاترین اول..! من مطمئنم که اگه این کاترین موزمار، ملکۀ انگلستان بشه، حتما رکورد تو رو می‌شکونه. البته ما ملکه‌ای به اسم کاترین نداشتیم. اون کاترین آرگون بدبخت هم که گیر جد عیاشم هنری هشتم افتاد و آخرش، چله نشین شد.



اما این یکی کاترین، عمرا این جوری باشه. عین تو فقط لبخند می‌زنه. پشت اون چشم‌هاش هم فقط یک طمع هست؛ ملکه کاترین اول!

چه مراسم باشکوهی واست گرفتم. تشییع جنازۀ باشکوهِ ملکۀ مقتدر انگلستان و حومه! اما عده‌ای فکر می‌کنن که این تشییع جنازۀ خود بریتانیا بود. چون اسکاتلندی‌ها، این روزها، آرزوی بازگشت به قبل از ۱۷۰۷ را دارن. من هم کاریزمای تو را ندارم. شاید سرنوشت شوم من این باشه که در دوران من، انگلستان تجزیه بشه و من خاک بر سرِ تاریخ انگلستان بشم.

پس، شاید بهتر بود که تو زنده بمونی و من جوونمرگ بشم.

شاید هم لعنت ابدی دیانا روی پیشونی من حک شده باشه. آخه می‌گن نوستراَدموس دربارۀ من همچی پیش‌بینی کرده... از این دیانای کینه‌ای، برمی‌آد که نفرینم بکنه و بعد اون روح سرگردون عیاشش دنبال من راه بیفته. اینقذه توو زندگیش عشق و حال کرده که فکر نمی‌کنم اگه بهشت هم بره، بیشتر از ایام حیاتش بتونه عشق و حال کنه. تازه جلوی چشای عیسای مسیح، مریم مجدلیه هم باید راهبه بشه، چه برسه به دیانا...

من و تو که یک راست می‌ریم جهنم! تو واسه این که ملکۀ انگلستان بودی و من، واسه این که بچۀ تو بودم. طبق استاندارد کلیسای انگلیکن، مسلمون‌ها همه راهی جهنم می‌شن. فکرش رو بکن؛ زعیم کلیسای انگلیکن، نشسته توو جهنم، دو رتا دورش هم مسلمون. البته توی ناقلا، در ایام حیاتت فکرش رو کرده بودی و روابط خوبی هم با مسلمونا داشتی. فک کنم اون جا توو جهنم هم برای خودت، دم و دستگاهی راه می‌ندازی و یه جورایی زعیم اون‌ها می‌شی.

مامی!

از اتحادیه خارج شدی و بعد، تو و رفقا، اتحادیه را به گه کشوندی. روسیه هم در فراغ تو داره با همۀ ما رو پایی می‌زنه. ما هم فقط می‌تونیم محکوم کنیم. غیر از محکومیت هم فقط می‌تونیم بغض خودمون رو قورت بدیم و در گوشۀ گنجه‌ها، جایی که ماهواره‌های روسی و آمریکایی ما را دید نزنن، گریه کنیم. تازه این زلنسکی، پدر سوخته، از ما کمک می‌خواد تا ۲۰ درصد کشورش رو که روس‌ها بالا کشیدن پس بگیره. به خدا قسم، این پسرۀ تن لش، حتی نمی‌تونه مستعمرۀ ما رو در جبل الطارق اداره کنه. همین ۸۰ درصد اوکراین از سر پدر جدش هم زیادتره... تو دیگه نیستی و من نمی‌دونم از کی باید بپرسم که این بچۀ تن لش را از کجا پیدا کردین و حوالۀ شیکم ما کردین؟

اوه مامی! من نباید از این حرف‌های زشت بزنم! خلاف پروتکل‌های درباریه... نمی‌دونم چرا از وقتی تو مردی، همش دلم می‌خواد فحش بدم. اون هم ناف به پایین..! فکرش رو بکن؛ توو سن ۷۴ سالگی، بلاخره هر غلطی می‌تونم بکنم. اما چه غلطی؟

احساس می‌کنم از داخل قبرت، یه ریسمون به من بسته شده و هر طرف می‌رم احساس می‌کنم تو داری منو نیگا می‌کنی... بعدش هم که قراره بمیره، برم پیش تو! زکی! چه سرنوشت قشنگی..!

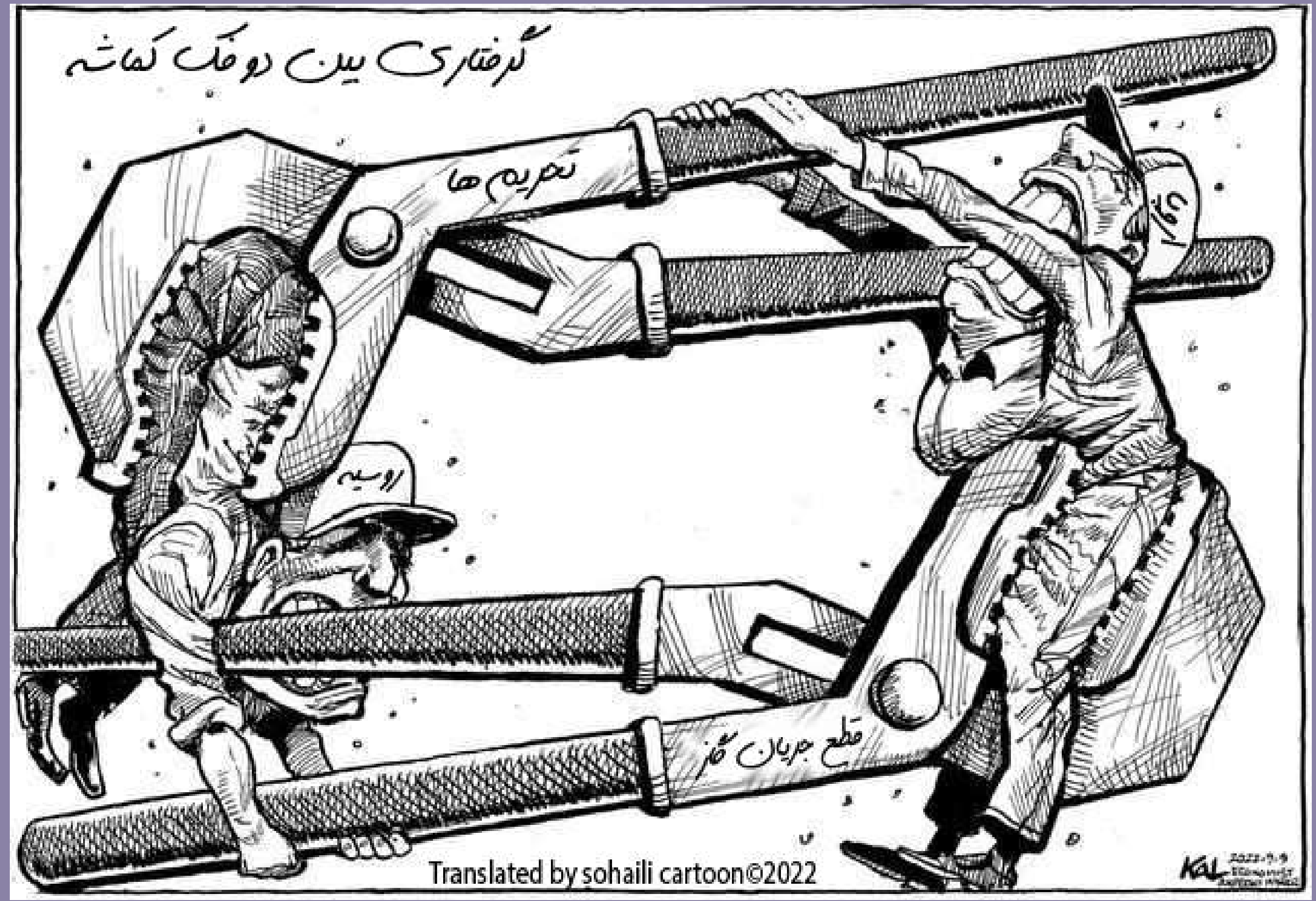
اصلا ولش کن! نامه دارم برای کی می‌نویسم؟ کجا پستش کنم؟ همین جور با صدای بلند با خودم حرف می‌زنم؛ حتما تو می‌شنوی... می‌فهمی الیزابت، تو حتما داری منو می‌بینی! حتما داری صدامو می‌شنوی... اقلا من این طور فکر می‌کنم. این طور حالیم کردی!

پسرت

ریچارد سوم



## کارتون های خارجی









## کارتون های خارجی






# اخبار خارجه

## اینترنت کنگره آمریکا، از مخابرات ایران تامین می‌شود

وزیـر امـور خارجـهٔ مملکـت خودمـان گفـت: در جریـان شـلوغ پلوغی‌هـای کنگـرهٔ امریـکا، بعـد انتخاباتشـون، اینترنـت قطـع شـد.

بـه گـزارش خبرگـزاری فکاهـی ملانصرالدیـن، در بـارهٔ سـخنان اخیـر امیـر عبداللهیـان، نظـر یکـی از کارشناسـان را پرسـیدیم. او پاسـخ داد: «مـن چـه می‌دونـم!»

خبرنـگار مـا تاکیـد کـرد: «خـو نکبـت! وختـی نمی‌دونـی واسـه چـی مـی‌آی مصاحبـه، وخـت مـا رو می‌گیـری..؟»

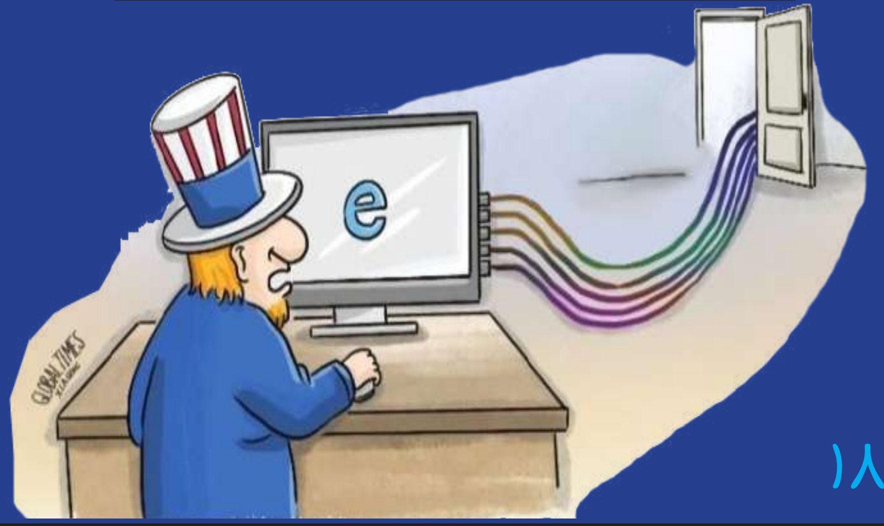
عـوض اون یکـی، یـه بـی‌کار دیگـه رو خفـت کردیـم. پرسـیدیم: «بابـا ایـن امیـر عبداللهیـان چـی می‌گـه واسـه خـودش؟»

اون کارشناسـه که فقط اسـمش کارشـناس اسـتراتژیکه و اصـلا اسـم نـداره، در ایـن بـاره بـه خبرنـگار مـا گفـت: «همیـن ثابـت می‌کنـه کـه کنگـرهٔ آمریـکا، خـط اینترنتـش را از مخابـرات خودمـون گرفتـه...»

خبرنگار ما پرسید: «از کجا فهمیدی؟»

اون آقـا کارشـناس اسـتراتژیک‌زاده پاسـخ داد: «خـب واسـه ایـن کـه اینترنـت آمریـکا عمـرا قطـع بشـه. فقـط ایرانـه تـا شـلوغ می‌شـه قطعـش می‌کنـن، یـا فیلتـر می‌کنـن و از ایـن جـور کارهـا...»

تـا خبرنـگار مـا بـره آبدارخونـه، چکشـی چیـزی پیـدا کنـه، بزنـه تـوو سـرِ کارشناسـه، یـارو در رفتـه بـود. بـا کمـال تاسـف!



## غلات اوکراین، راهی برای مقابله با کمبود سوخت

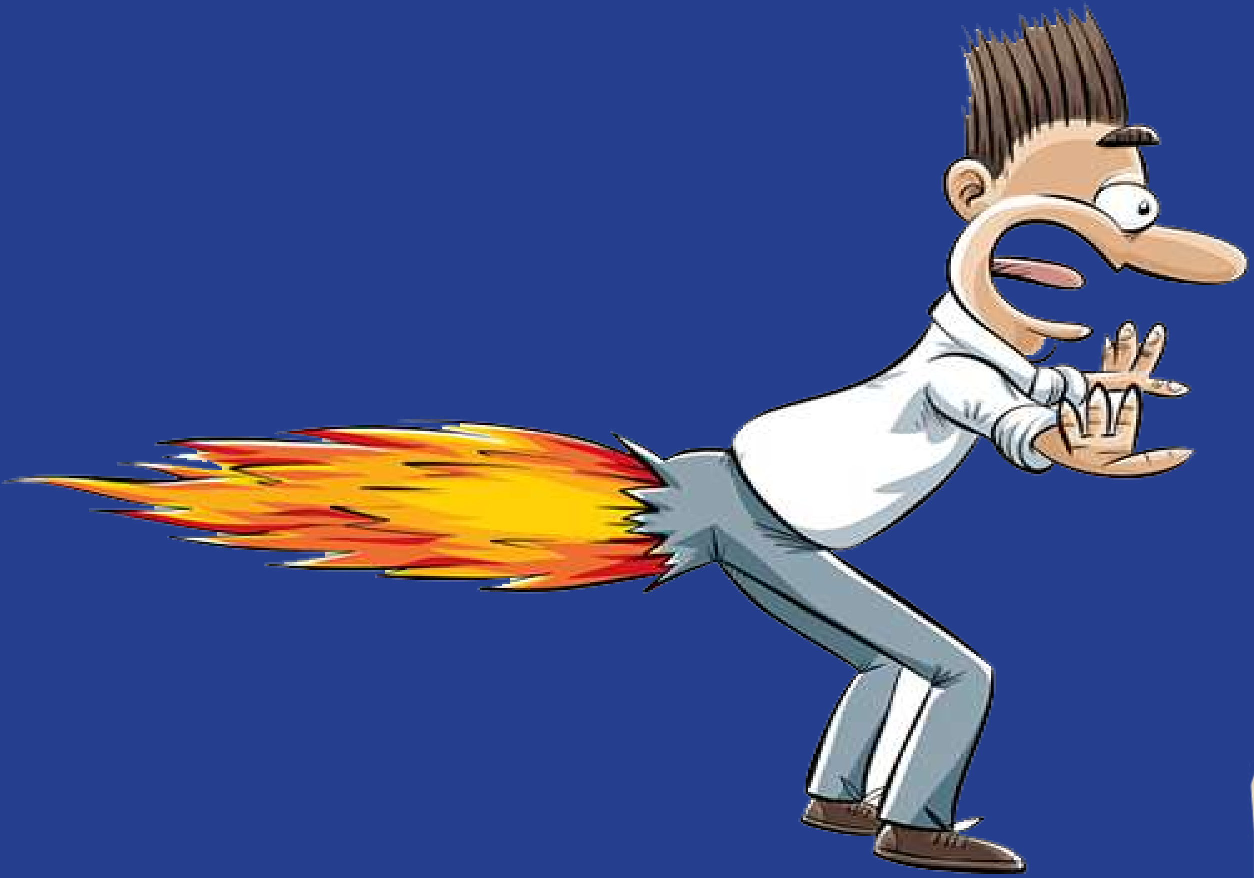
حـالا کـه در لهسـتان، بـه سـبب قطع شـدن گاز روسـیه، بـرای تامیـن گرمـا، زبالـه می‌سـوزانند، راهـی بـه ذهـن سیاسـاتمداران اروپایـی رسـیده تـا بـرای مقابلـه بـا سـرمای زمسـتان، در ایـن بـی‌گازی، بـرای تامیـن گرمـا، از غـلات صادراتـی اوکرایـن اسـتفاده کننـد.

بـه گـزارش خبرگـزاری فکاهـی ملانصرالدیـن، در ایـن بـاره، رفـت سـراغ یکـی از ایـن کارشـناس‌ها کـه عیـن آقـای «ووپـی» در آسـتینش کلـی جـواب بـرای همـه چـی داره... اون یـاروه گفـت: «ببیـن بابـا! وختـی آدم می‌تونـه زباله‌هـای شـهری را بسـوزونه تـا سـوخت بـه دسـت بیـاره، هـر انسـان هـم خـودش یـه کـوره داره کـه زبالـه می‌سـوزونه، یعنـی غـذا می‌سـوزونه و گرمـا درسـت می‌کنـه...»

خبرنـگار مـا از ایـن آقـای ووپـی پرسـید: «جـل الخالق، ایـن کـوره دیگـه چیـه؟ چـی می‌سـوزونه؟»

آقاهـه کـه شـبیه آقـای ووپیـه گفـت: «کـوره همیـن شـکم آدم‌هاسـت کـه می‌تونـن غـذا بسـوزونن و گرمـا بیـرون بـدن! سـوخت روسـی کـه نیسـت، امـا نخـود و لوبیـای اوکراینـی کـه هسـت.»

خبرنـگار مـا در پایـان تاکیـد کـرد: «اَه، کثافـت! حالـم بـه هـم خـورد!»



## اقلیم کردستان عراق، به یکی از قدرت‌های موشکی منطقه تبدیل می‌شود!

بـا وجـود ده‌هـا موشـک بالسـتیک و بی‌لاسـتیک و کـش تنبانـی کـه اکنـون در کردسـتان وجـود دارد، ایـن اقلیـم، اکنـون یکـی از قدرت‌هـای موشـکی در منطقـه اسـت.

بـه گـزارش خبرگـزاری فکاهـی ملانصرالدیـن، در پـی شـلیک ده‌هـا فرونـد موشـک بـه خـاک اقلیم کردسـتان عـراق، از جملـه در اطـراف اربیـل، یکـی از مسـیولان ایـن اقلیـم خواسـتار آن شـد کـه نـام اربیـل در میـان دارنـدگان بیشـترین موشـک در منطقـه ثبـت شـود.

او در ایـن بـاره کـه چـرا از مـا خواسـت نامـش بـرده نشـود، تاکیـد کـرد: «می‌ترسـم بهـم بخندنـد!»

وی دربـاره تبدیـل اقلیـم بـه قـدرت موشـکی بـه خبرنـگار مـا گفـت: «مگـه ایـن طـور نیسـت کـه هـر کـس موشـک زیـاد داشـته باشـه، قـدرت موشـکی محسـوب می‌شـه؟ خـب مـا هـم الان کلـی موشـک داریـم. وجـب بـه وجـب، موشـک افتـاده...»

خبرنـگار مـا بـه او گفـت: «ترشـی نخـوردن هـم تاثیـر خوبـی در نیـل بـه اهدافتـون داره... عـی کنیـن ترشـی نخوریـن! یهوکـی تـرش می‌کنیـن!»

## طنز، اما واقعی: سکس پارتی در برابر یورش هسته‌ای

اوکراینی‌هـا، در پاسـخ بـه احتمـال «انفجـار هسـته‌ای» قصـد برگـزاری سـکس‌پارتی دارنـد.

بـه گـزارش خبرگـزاری روسـیِ آرتـی، در میان شـایعات فزاینـده، دربـارهٔ احتمـال یـورش هسـته‌ای روسـیه بـه اوکرایـن، بیشـتر از ۱۵ هـزار اوکراینـی بـه فراخـوان تلگرامـیِ برگـزاری سـکس پارتـی دسـته جمعـی، در صـورتِ موافقـت رئیس‌جمهـوری روسـیه بـا انجـام یـورش هسـته‌ای بـه اوکرایـن، پاسـخ مثبـت دادنـد.

یکـی از زنـان برگزارکننـدهٔ ایـن فراخـوان در ایـن بـاره گفـت: «حتـی در بدتریـن شـرایط، بشـر دنبـال چیزهـای خـوب می‌گـردد و ایـن طـرح، بـرای ایجـاد خوش‌بینـی در میـان اوکراینی‌هـا پیشـنهاد شـده اسـت.»

یکـی دیگـر از برگزارکننـدگان گفـت: «مـا خواسـتیم اعـلام کنیـم، هـر قـدر هـم بخواهیـد مـا را بترسـانید، مـا بـه چیـز متفاوتـی تبدیـل خواهیـم شـد!»






http://mollanasroddin-magazine.ir

http://msn-agency.ir



# خوشگل الحکایات

اشعر الشعرای پخته دل
حیدر سهیلی اصفهانی ( صخره )



گفته‌اند در خط ایران ایر ما، موشی آمد مانع پرواز شد
خلبان را چون خبر آمد، بگفت تا همه درهای بسته باز شد
گفت آن رانندهٔ بی‌ادعا، موش گر باشد در این طیاره‌ام
در میان راه یغما می‌کند، هم من و هم مردم بی‌چاره‌ام
از همین این جا که بر روی زمین، در امانیم و چنین شاد و امین
باید از این موش موذی شد رها، نه بر اوج آسمان، روی زمین
عده‌ای گفتند ای مرد عزیز، موش هم مخلوق یزدان است، چو ما
در سفر آید، شما را باک نیست، گر نشیند گوشه‌ای بی‌ادعا
خلبان سر را تکان داد و بگفت: «موش این جانور کوچک و ریز
گر نشیند بی‌صدا، ما را چه باک، بی‌هیاهو و بدون جست و خیز؟
لیک این موجود خوار و پست و ریز، چون بر اوج آسمان پرواز کرد
آن بزرگی را به خود بیند، در اوج، همچو شاهینی که بالش باز کرد
جست و خیزی می‌کند به چپ و راست، در میان خلق بلوا می‌کند
حس شیدایی در او گل می‌کند، حس پستی را ز سر وا می‌کند»
داستان موش و آن طایره هم داستان ملت مظلوم ماست
موش‌ها را خود بها دادیم و این، از حکایت‌های بس مغموم ماست.



MollaNasroddin Satire Magazine 47

